

«بازتاب گنوسیزم در اندیشه‌ی ثنویت آیین مانی»

دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور^۱، ناهید مهرافرز^۲

چکیده:

اساس آیین مانویت اعتقاد به دو بُن است. دو بُنی که از آن با عنوان خیر و شر، نور و ظلمت یا اهورا و اهریمن نام برده می شود. ثنویت موجود در مانویت که تمام ابعاد این کیش را در بر گرفته است از مسائل قابل بحث و برجسته است. مانی گرچه از پدر و مادری ایرانی تبار متولد شده و دارای بُن مایه‌هایی ایرانی بود، ولی در باورها و جهان بینی آیینش نگاه بدبینانه‌ای را ترویج داد که پیوند مانویت با ادیان ایرانی را کم می‌سازد. از دیگر سوی کسانی که به مطالعه و تحقیق پیرامون مانویت پرداخته‌اند به مذهب گنوسی و باورهای گنوستیکی نیز اشاره کرده‌اند. زیرا گنوسیزم در اساس اندیشه‌های خود که همانا ثنویت گرایی و بدبین‌نگری است دارای وجوه مشترکی با کیش مانویت است. در این گفتار با تعریف و توضیح در خصوص گنوس و گنوسیزم و پایه گذاران آن، به آن قسمت از اعتقادات کیش مانی، به ویژه ثنویت که می‌توان آن را هماهنگ با گنوسیزم قلمداد کرد، پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها: گنوس، گنوسیزم، ثنویت، مانی، مانویت

مقدمه:

گرایش فکری و نهضت اجتماعی مانویت که در سده‌ی سوم میلادی، توسط مانی بنیان نهاده شده، عصاره‌ی از باورهای رایج زمان خود و پیش از خود بود. مانی که بُن مایه‌هایی ایرانی داشت، با تولد و زندگی در محیط بین‌النهرین، از آنجاییکه بین النهرین آن زمان محیط تضارب آراء بود، در معرض اندیشه‌ها، باورها و اعتقادات متنوعی قرار گرفت که هر یک می‌توانستند مسیر متفاوتی را در عقاید وی ایجاد کنند که از جمله‌ی آن‌ها آشنایی مانی با محافل گنوستیکی را می‌توان نام برد. در خصوص گنوسیزم مطالب زیاد و در عین حال متضادی گفته شده است. برخی آن را عرفان مسیحی پنداشته‌اند یعنی گونه‌ای برداشت شهودی و اشراقی از مسیحیت. در حالیکه با مطالعه‌ی مجموع تفکرات گنوسی در ارتباط تام و تمام آن با مسیحیت باید تأمل کرد. بارزترین وجه افتراق گنوسیزم از مسیحیت موضوع «ثنویت» است، و این همان تشابه موجود میان گنوسیزم و مانویت است که مورد بحث است. به این خاطر عده‌ای موضوع گنوس پیش از مسیحیت را مطرح کرده‌اند کیسپل در مقاله‌ای با عنوان «آیین گنوسی از آغاز تا سده‌های میانه»، به بررسی جریان فکری گنوسی پرداخته و موضوع گنوس پیش از مسیحیت را بررسی می‌کند. «این اصطلاح (گنوسیزم) از زمان‌های پیش در دین شناسی تطبیقی به کار رفته است و نشان دهنده‌ی جریان فکری کهنی بود که برآگاهی از رازهای ایزدی تأکید می‌ورزید.» (کیسپل، ۱۳:۱۳۷۳)

گنوس

"گنوس در واژه به معنای معرفت است، گنوستی سیزم یا مکتب اصالت عرفان عنوان کلی است که بر مجموعه عقاید و اندیشه‌های اطلاق می‌گردد که پیروان این اندیشه‌ها، برای رسیدن به حقیقت و رهایی از مادیات به نوعی شناخت شهودی و شرقی اعتقاد داشته‌اند، این مکاتب و مذاهب این دانش و عرفان را شرطی لازم برای نجات نهایی می‌دانستند." (شریفی، ۱۳۸۶: ۲۷)

این واژه معادل Know، انگلیسی به معنای آگاهی است. در گنوس، عرفانی زهدآمیز وجود دارد، و تأکید آن بر شناخت است. این شناخت که شناختی غیر علمی و غیر حسی بود، برای خروج از مادیات و رسیدن به حقیقت مورد استفاده قرار می‌گرفت.

"آموزه‌های گنوسی، گسترده و جنبه‌ی جهانی دارد، برخی محققان آن را مذهبی فراگیر می‌دانند که دو دنیای شرق و غرب را تحت تأثیر قرار داده است." (اسماعیل پور، ۲۰۰۵: ۲۴۸) شناخت در آئین گنوسی، شناختی است که به وسیله‌ی آن می‌توان به حقیقت الهی آگاهی پیدا کرد. کیش گنوسی در زمره‌ی مکاتب مهم دینی - عرفانی صدر مسیحیت است. "تذ اصلی همه‌ی مکتب‌های گنوستیک این است: خداوند در جهان، شر و بدی را نیافرید." (لوکونین، ۱۳۵۰: ۱۲۱)

گنوسیزم معتقد به ثنویت است و در کنار آن به خدای ناشناخته ایمان دارد. شاید بر همین مبنا بوده است که عده‌ای برای گنوسیزم منشأ ایرانی قایل‌اند، اعتقادی که البته امروزه مردود شناخته می‌شود. "فرضیه‌ای که بر مبنای آن، آیین گنوسی خاستگاهی ایرانی داشت و روزگاری ریچارد رایتزشتاین^۳، گنووید نگر^۴ و رودلف بولتمان^۵ از آن پشتیبانی می‌کردند، اکنون دیگر طرفدارانی ندارد. معمای ایرانی معروف به «منجی

^۱ عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

^۲ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی nahidmehrafruz@yahoo.com

^۱)Richard Reitzenstein

رستگارشده» اکنون دیگر نفی شده است. اکنون بسیاری از پژوهندگان بر این باورند که آیین گنوسی شالوده‌ای هلنی- یهودی دارد و می‌توان جای پای آن را در مراکز چون اسکندریه یافت که مانند نیویورک کنونی، مناطق یهودی‌نشین بسیار داشت. مباحثات کلامی در نوشته‌های فیلسوف یهودی، فیلون^۶، که خود دشمن بدعت‌گذاران بومی بود، تصریح می‌کند که وی گروه‌های یهودی را می‌شناخت که قبلاً برخی عناصر آیین گنوسی را تدوین و تسنیق کرده بودند. هر چند هنوز نظام استواری در روزگار پیش از مسیح وجود نداشت. " (کیسپل ۱۳۷۳: ۱۸-۱۷)

اندیشه‌ی ثنویت آئین مانی، همچون ثنویت گنوستیکی است، اندیشه‌ی گنوسی در سده‌ی دوم پیش از میلاد، رواج یافت. بدبینی موجود در آئین مانی ریشه در گنوستیک دارد، زیرا گنوستیک‌ها عالم ماده را سراسر ظلمت و عالم روح را سراسر نور می‌دانستند.

"گنوستی سیزم در فلسطین، سوریه، آسیای صغیر، مصر، ایتالیا و سایر نواحی مدیترانه انتشار یافت، مذاهب و طریقه‌های گنوسی، تلفیقی بود از عقاید مذهبی و فلسفی سرزمین‌های میان یونان و ایران، یعنی بابل و هم‌همی بین النهرین و به طور کلی خاور نزدیک و خاورمیانه، که تحت تأثیر هلنیسم یعنی فلسفه‌ی یونان پس از اسکندر قرار گرفت." (شریفی، ۱۳۸۶: ۳۷)

"عرفان مانوی ریشه در کیش گنوسی دارد و به راستی گسترده‌ی باورهای گنوسی است. پایه‌گذاران کیش گنوسی مانند، شمعون مغ، مرقیون، بازیلیدس، و والتین، در سده‌های دوم و سوم مسیحی هرگز مدعی نهاد دینی گسترده‌ای نبودند. آنان روشنفکران دینی صدر مسیحیت بودند که بیشتر به نواندیشی دینی- عرفانی، نظر داشتند تا ادعای پیامبری نو ظهور که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد." (اسماعیل پور، ۱۳۸۱: ۱۴)

اصول گنوسیزم

اگرچه شکلی مدون و کتابی از اصول عقاید گنوسی‌ها وجود ندارد و از دیگر سوی وجود فرق گنوسی فراوان، بیان عقیده واحدی از گنوسیزم را مشکل می‌کند. ولی به هر حال نشانه‌هایی است که می‌توان آن‌ها را، مؤلفه‌هایی از گنوستیک نامید. به طور کلی اعتقاد به خدای ناشناخته، بن‌مایه‌هایی فکر گنوسی را شکل می‌دهد. هر کس به خدای ناشناخته بیندیشد که در امور هستی مداخله ندارد و دور از رویدادهای آن قرار دارد، می‌توان وی را گنوسی نامید. تلاش برای نجات از طریق شناخت از دیگر ویژگی‌های این کیش است. این نجات، نجات از بند ماده و رفتن به سوی عالم حقیقی است.

"جهان بینی گنوسی ساختاری ثنوی دارد. گنوسی هرچه را که می‌بیند، هرچه را که درک می‌کند در یکی از دو قطب متضاد خیر و شر قرار می‌دهد. نقطه‌ی وسط وجود ندارد. حتی زبان و طرز بیان گنوسی ثنوی است. کلماتی که با آن جهان را تفسیر می‌کند در دو قطب متضاد جای دارند. این دو قطب دو عالم تجربی و متعالی است و هرکدام مفاهیم مخصوص به خود را دارد. عالم تجربی عالمی است که گنوسی در آن گرفتار آمده، عالم مادی است، متغیر است، عالم تولد و مرگ است و عاقبت روزی به پایان می‌رسد. اصلاً باید پایان یابد، چون ضد ارزش است. در آن ریا، خشونت، قدرت و فساد حکمرانی می‌کند. ظلمت و تاریکی نمودگار این عالم است. عالم متعالی جهان زندگی، آرامش سکون و پاکی است. اصولاً حیات واقعی در آن جهان است، که عالم روحانی و بدون مرز است. عالم حقیقت است و آن را عالم نور می‌نامند. درجه ثنویت نزد فرق گوناگون گنوسی متفاوت است و بستگی دارد به اینکه عارف گنوسی خود را چگونه در جهان حس کند. میزان غربتی که او در جهان حس می‌کند، درجه‌ی ثنویت را در جهان بینی او مشخص خواهد کرد. درجه‌ی ثنویت از برتری مطلق منشأ خیر بر شر تا همزادی و هم قدرت بودن خیر و شر امتداد می‌یابد. در هر صورت، شر امری است وجودی و ذاتاً با خیر متفاوت است. نسبی بودن شر و اینکه امری وجودی نیست، نزد عرفای یهودی، مسیحی و مسلمان که از سنت مذهب خود دور نمی‌شوند و یا آن را تفسیری باطنی می‌کنند، مشاهده می‌شود." (ایلخانی، ۱۳۷۴: ۲۶-۲۵)

همان طور که اشاره شد، گنوسی‌ها معتقد به خدای ناشناخته‌اند و برای رهایی از بند ماده و این جهان تلاش می‌کنند. بنابراین در باور ایشان جهان مادی پست و ناقص است، بنابراین صانع آن نمی‌تواند نیرو برتر و خیر باشد، در نتیجه خالق جهان مادی خدای شر است. در این میان انسان به عنوان نیرویی که روح وی از خیر بهره‌مند است، در جهانی که ساخته‌ی خدای تاریکی است، خود را غریب می‌یابد، ولی تن و جسم وی در تلاش است که روح را دچار فراموشی کند ولی روح که در سرشت خود بیگانه با دنیای مادی است، احساس دلتنگی می‌کند و سعی در رهایی دارد. رهایی که تنها با شناخت امکان پذیر است. هدف از این نجات، رسیدن به آرامش است. گنوسی‌ها می‌خواهند که فارغ از زمان و در ثبات باشند. زیرا زمان مفهومی است که در جهان مادی معنا می‌یابد. فرجام گنوسی از میان برداشتن زمان و بازگشت به اصل است و این اصل نور مطلق است. از آن جا که گنوسی‌ها برای رهایی از ماده تلاش می‌کردند، اصولاً حالتی از زهد و رهبانیت در میان آن‌ها دیده می‌شود. از جمله طرد دانستن روابط جنسی، زیرا معتقد بودند با تولید نسل، نور بیشتری محبوس می‌شود و سلطه‌ی شیطان افزون می‌گردد.

- 2) Geo Widengren
- 3) Rudolf Bultmann
- 4) philo

"رساله‌ی تفسیر روح توصیفی رمزی از سقوط روح انسان در جهان مادی دارد. روح انسان به صورت یک زن تصویر شده و باکره است. او نزد پدر نادیدنی در ملأ اعلیٰ زندگی می‌کرده، تا اینکه در یک بدن سقوط می‌کند و به زندگی این جهان پای می‌گذارد. به دست بدکاران و بزه کاران می‌افتد و آنها او را دست به دست می‌کنند. عده‌ای او را به زور تصاحب می‌کنند و عده‌ای دیگر او را با هدیه‌های موهوم می‌فریبند. روح آلوده و ناپاک می‌گردد. و بکارت خود را از دست می‌دهد. او در بدنش فاحشه می‌گردد و به همه چیز بدن تن درمی‌دهد و به این خیال است که نزد هرکس می‌رود همسرش است. پس از اینکه مدتی نزد معشوقهای بدکار و بزه کار ماند با زاری فراوان توبه می‌کند. از این معشوقها روی بر می‌گرداند و به سوی دیگران می‌رود و می‌خواهد با آنها باشد و آنها نیز او را مجبور که کنیزشان باشد. روح از شرم اعمالش، جرئت نمی‌کند که آنها را ترک گوید. آنها روح را برای مدتی می‌فریبند و خود را به عنوان همسر واقعی و با وفای او معرفی می‌کنند. پس از چندی او را ترک می‌گویند. روح فاحشه، بیچاره، ترک شده و بی یار و یاور می‌شود و از معشوقهایش چیزی جز آلودگی بهره نبرده است و آنچه از آنها به دنیا آورده کر، کور، ضعیف و خرف است. اما اگر پدر آسمانی ببیند که روح از فحشا توبه کرده و برای نجات، نام او را می‌خواند و از ته دل می‌گوید: «پدر مرا نجات بده، ببین که نزد تو اعتراف می‌کنم که خانم را ترک کرده و از خانه‌ی بکارتم گریخته‌ام دوباره مرا به سوی خود بازگردان»، او را مستحق رحمت می‌داند، زیرا او به علت اینکه خانم‌اش را ترک کرده شکنجه و محنت بسیار دیده است. (ایلخانی، ۱۳۷۴: ۲۸-۲۷)

به هر روی موضوع شناخت از ارکان مهم گنوس است. گنوسیسم معتقد است انسان قرار گرفته در جهان مادی از اصل خویش غافل و ناآگاه است و در انتظار فرصتی است که تلنگری از بیرون او را به خود متوجه کند. و از جهالت و رخوت و سستی، بیرون کشد. به عنوان مثال در سرود مروارید که متنی با بن‌مایه‌های گنوسی مربوط به دوره‌ی اشکانی است، حکایت شاهزاده‌ای روایت می‌شود که برای پیدا کردن مروارید به مصر می‌رود. ولی در میان راه دچار فراموشی شده و اسیر خواب می‌شود. تا اینکه توسط نامه‌ای که از سوی خانواده‌اش برای وی روانه کرده‌اند از خواب فراموشی بیدار می‌شود. در این جا نامه، نقش ندای نجات و بیداری را دارد.

این مؤلفه‌های فکری موجود در گنوسیسم در درک جنبه‌ای از پایه‌های فکری مانی مؤثر است، زیرا بررسی و شناخت تفکر و آراء مانی، مستلزم شناخت پیشینه‌ی فکری وی است، پیشینه‌ای که اگرچه تمام و کمال در کیش گنوسی منجمد نیست ولی بخشی از آن را می‌توان در آراء کیش گنوسی و نخستین پایه گذاران آن جست وجو کرد. "می‌توان احتمال داد که وی (مانی) انگیزه‌ی شدیدی از بردیسان^۱ که چندی پس از مانی درگذشت، گرفته بود. بردیسان، نماینده‌ی یونانی گرائی آسیایی و مسیحیت شرقی، به صورت گنوستیک بود." (نبرگ، ۱۳۵۹: ۴۱۱)

کیش گنوسی که آن را گونه‌ای برداشت شهودی و عرفانی درصدر مسیحیت می‌دانند، پدرانی چون شمعون مغ، بازیلیدس، والننن، مرقیون... داشت.

پایه گذاران کیش گنوسی

شمعون مغ

"نخستین گنوسی یا عارف مسیحی، اهل شومرون و معاصر حواریون حضرت مسیح که خود را صاحب روح خداوند یا قدرت عظیم خداوندگار می‌دانست. او زنی را به نام هلنا، در روسپی خانه‌ی شهر صور یافته بود و همیشه همراه خود می‌برد و می‌گفت که این زن روح هبوط کرده از آسمان است و در این جهان پست مادی اسیر است، اما شمعون همه جا عنوان می‌کرد که هلنا را نجات بخشیده است. شمعونیان معتقد بودند که خداوند نیروی واحدی است که به (دو جهان) زیرین و زبرین بخش گردیده است. او زاینده‌ی خویش است و خود را رشد می‌دهد. او خود را می‌جوید و می‌یابد، مادر و پدر خویش است، او یکی است و ریشه‌ی همه است. این وجود یکتا، بوده، هست و خواهد بود. او بر فراز، در قدرت زاده نشده‌ی خویش است، در پایین در جویبارها (یعنی در جهان مادی) در صور ظهور دارد و در فراز با قدرت بی کران ملکوتی به سر می‌برد تا صورت وی به کمال مطلق برسد. بدین گونه نخستین نگرش عرفانی صدر مسیحیت، بیشتر بر ریشه‌ی واحد قلمرو روح و جاودانگی آن تأکید داشت و روح علوی را عنصر ازلی، بیکران و واحد می‌پنداشت، به گمان شمعونیان، روح ازلی بعدها همچون هلنا هبوط می‌کند و در این جهان پست مادی اسیر می‌شود، غربت گنوسی‌ان در واقع همان غریبگی روح ازلی در این جهان خاکی است." (اسماعیل پور، ۱۳۸۱: ۱۵-۱۴)

بازیلیدس

"بازیلیدس در نیمه‌ی اول قرن دوم میلادی در اسکندریه می‌زیست، اسکندریه‌ای که در آن روزگار محل تلاقی فرهنگ‌های شرق و غرب بود. بازیلیدس نیز مانند مرقیون به خدای ناشناخته باور داشت." (شریفی، ۱۳۸۶: ۴۲)

"به نظر بازیلیدس نیز، خدای جهان آفرین از وجود خدای ناشناخته و از قلمرو ابرکیهانی نا آگاه است. این غفلت در وجود انسان‌ها نیز هست. او معتقد است که همه چیز از جهان پست به اقلیم اعلیٰ می‌گراید، اما برای این گرایش و از میان بردن غفلت روح آدمیان گنوس باید از آسمان نازل

شود. این گنوس بنا به باور بازیلیدس همان انجیل است. عیسی تجسم زمینی اشراق عظیم است. این اشراق همان گنوس یا معرفت است که عیسی آن را برای آدمیان به ارمغان آورده است. بدین گونه شعله‌ی الهی مکنون در وجود انسان زبانه خواهد کشید. هر که بدین مرتبه دست یابد، گنوستیک، عارف و شناسا خواهد شد. (اسماعیل پور، ۱۳۸۱: ۱۸)

والنتین

"والنتینیوس، بنیان گذار مکتب والنتینی، در مصر متولد شد. در اسکندریه تعلیم گرفت و بین سالهای ۱۳۵ و ۱۶۰م. در روم مکتب خود را آموزش می‌داد. نکته‌ی مهم در این مکتب، تلاش برای یافتن منشأ تاریکی است که به موجب آن، مسائلی همچون دوگانگی وجود و لزوم نجات و رستگاری و به طور کلی مباحث نجات نمایان می‌شود.

در این مکتب جهل به جای اینکه نتیجه‌ی غرق شدن روح در دنیای پست‌تر باشد، خود علت چنین دنیایی است. در واقع جهل اصل ایجاد کننده‌ی ماده و ماهیت دائمی دنیاست. در این مکتب مراحل واسطه‌ای گوناگونی وجود دارد که بر پایه‌ی آن‌ها، ماده به یک منشأ برتر ارتباط می‌یابد و جهل، فقدان و یا تحریف معرفت و آگاهی اولیه است. بنابراین دانش یا آگاهی برگشت پذیر است و ماده، مظهر و تجسم جهل است. اگر شرایط معنوی و روحانی انسان و همچنین وجود عالم، محصول جهل و تجسم یافتن جهل پدید آمده باشد، در این صورت پالوده شدن شخص با دانش موجب از میان رفتن کل نظامی می‌گردد که به خاطر آن اصل جهل ادامه داشت." (شریفی، ۱۳۸۶: ۴۵-۴۴)

"والنتین به موجودی ازلی و بی‌کرانه اعتقاد داشت که ناشناخته مانده بود. این نیای ازلی چهارقوه‌ی بی‌کرانگی، تفکر، عقل، و حقیقت را آفرید. از این چهار عنصر، پدر و مادر همه چیز به وجود آمدند. کمال و سوفیا نیز واپسین آفریده‌ی او بودند. از میان این آفریده‌های مینوی، تنها عقل بود که خدا یا نیای ازلی را می‌شناخت. پس، عقل خواست که به دیگر آفریده‌ها نیز خداوند را بشناساند. در این میانه، سوفیا نه تنها به شناخت خداوند نایل نشد، بلکه به شهوت و عشق درگلتید، اما همواره آرزو داشت که به معرفت دست یابد. آرزویی محال که او را به قعر بی‌کرانگی درافکند. قدرتی آسمانی او را نجات داد، شهوت را از او دور کرد او را به بهشت فراز آورد. اما اندوه نشناختن خداوند در سوفیا ماند و باز گمراه شد." (اسماعیل پور، ۱۳۸۱: ۱۶)

"پس در پی رهایی خود برآمد و به درد و رنجی جانکاه ماند، بعد عقل فراز آمد و سوفیا را آگاه کرد و از مرز آز و شهوت نجاتش داد و به جهان اعلی بازش گرداند. بدین سان، در نزد گنوسیان این مکتب، همه‌ی ارواح که به بند این جهان درآمده و گرفتار آز و شهوت‌اند، می‌توانند به معرفت (گنوس) دست یابند و به کمال رسند." (شریفی، ۱۳۸۶: ۴۵)

"والنتینیوس از راه مکاشفه‌ی مسیح، تمامیت همه چیز، کلیت وجود و عدم «من و تو» (در آیین هندو معروف به *advaita*) نه آیین دوئین، بل دوئینی است. از نظر والنتینوس، خداوند خودش واحد متعالی ژرفا و سکوت؛ ائون‌های جهان مینوی یگانگی عرضی ارکان زیننه یا آفریننده و مادینه یا پذیرنده است؛ مسیح و سوفیا (خرد) زوج یکدیگراند (که زمانی به سبب تعدی و سقوط سوفیا جدا بودند، اما در پایان، شادمانه دوباره به هم پیوستند). انسان و فرشته‌ی نگهبان یا شریک آسمانی او، ازدواج عرفانی عروس و داماد (خود و نفس) را جشن می‌گیرند. جاذبه‌ی دو قطبی (یونانی: *Suzugia*؛ لاتین: *Coniunctio*) ویژگی همه‌ی چیزهای مینوی است. بر پایه‌ی چنین دیدگاه ماوراءالطبیعی است که والنتینوس گفتار عیسی در انجیل یوحنا را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که مسیحی در جهان می‌زید، اما از جهان نیست: «هر کسی در این جهان بزید و زنی را دوست نداشته باشد، چنانکه با وی یکی گردد، بر حق نیست و به حقیقت نخواهد رسید؛ و او که از این جهان بود و با زنی یگانه شود، به حقیقت دست نخواهد یافت، چه او تنها از روی شهوت عشق ورزیده است.» برای پیروان والنتینوس آمیزش تنها برای مردان و زنانی روا بود که قادر به اجرای آن به گونه‌ای رازآمیز و آیینی بودند، یعنی آن‌هایی که «روحانی» بودند. آنان آمیزش را برای کسانی که «سایکیک» (یهودی و کاتولیک) یا «مادی» (مادی‌گرا) بودند، منع کردند، زیرا این دو طبقه‌ی فرو دست چیزی به جز خواهش تن نمی‌شناختند. والنتینوس در مقام تنها بازمانده‌ی مسیحی متقدم است که درباره‌ی آمیزش جنسی و زنانگی عاشقانه سخن گفته است و می‌بایست عاشق بزرگی بوده باشد." (کیسپل، ۱۳۷۳: ۳۵-۳۴)

بردیسان

"بردیسان یا این‌دیسان، در سال ۱۵۴م. در ادسای سوریه به دنیا آمد... او می‌آموخت که سه سطح از هستی‌های ازلی وجود دارد، نخست خدا که در ملأ اعلی ساکن است، سپس عناصر سره (هوا، آتش، باد، آب و روشنی) که در سطح میانی ساکن‌اند و سرانجام تاریکی که در اعماق است. عناصر سره در آغاز از هم جدا بودند، هر یک در جای خودش. اما در نتیجه‌ی برخی حوادث، شروع به حرکت در وضعی نا منظم کردند و با یکدیگر و با تاریکی درآمیختند. عناصر سره اکنون عاجزانه از خدا درمی‌خواهند که آن‌ها را در برابر تاریکی مهاجم بپاید. خدا، کلمه‌ی خود، عیسی را فرو می‌فرستد- نه عیسی تاریخی، بلکه پیش نمونه‌ی کیهانی او را- تا آن بخش‌هایی از عناصر سره را که هنوز نیامیخته‌اند، به جایگاه شایسته‌اشان بازگرداند، اما او علی‌الظاهر قادر به تفکیک آمیختگی نیست. خداوند جهان را از آن آمیختگی می‌آفریند، فرآیند رستگاری شامل تطهیر تدریجی عناصر و پالودن از

تاریکی است. این تطهیر از طریق فرآیند، آبستنی و تولد، رخ می‌دهد. بردیسان برخلاف نظر مانویان، معتقد بود که زاد و ولد چیز پسندیده‌ای است، زیرا که به این ترتیب ارواح جدیدی به وجود می‌آید که به قلمرو روشنایی وارد می‌شوند." (شریفی، ۱۳۸۶: ۴۵-۴۴)

دوین‌نگری در باور مانی

اصل و منشاء مانی را ایرانی ذکر کرده‌اند، ولی تولد مانی در سرزمین بابل ذکر شده. "مانی تباری ایرانی داشت، چه والدینش احتمالاً از بازماندگان شهزادگان اشکانی بودند، اما خود او در بابل زمین پرورش یافت و آیین وی، دیگر نه آیینی ایرانی، بل آیینی گنوسی، متأثر از عرفان گنوسی - مسیحی بین النهرین، سوریه و مصر بود، که او آن را با دیدگاه نور و ظلمت ایرانی درآمیخت و با برخی آراء هندی - بودایی پرداخته کرد." (اسماعیل پور، ۱۳۸۱: ۵۹)

چنان‌که از این سخنان برداشت می‌شود، آیین مانی، آیینی متأثر از گنوسیسم است. تورج دریایی در کتاب *شاهنشاهی ساسانی* می‌نویسد "ظاهراً او (مانی) نخستین سالهای زندگی خود را با والدینش گذرانید که در بابل جزو باپتیست‌ها و احتمالاً تحت نفوذ مسیحیت و آیین گنوسی بودند. در مجموع نظام دینی او ثنوی یا دوگانه‌گیشی بود و چنان‌که خود مانی در کتاب *شاپورگان* می‌گوید مبتنی بر دو اصل (دوین) ^۱ و بنابراین مذهبی دوینی بود. این نظام دوینی برای تبلیغ پیام خود از اصطلاحاتی بهره می‌گرفت که زرتشتیان با آن مأنوس بودند. همین امر نشانه دیگری است بر اهمیت و فراگیری و محبوبیت دین زرتشتی در ایران قرن سوم میلادی." (دریایی، ۱۳۸۶: ۶۳)

اگرچه مانی در بابل به دنیا آمد و در معرض آموزش‌های ادیان و تفکرات گوناگون قرار گرفت، از جمله اندیشه گنوسی که در سده‌ی دوم پیش از میلاد شکل گرفته بود، و همچنین اساس آیین خود را بر پایه‌ی دوین‌نگری که در عقاید گنوسی‌ها نیز بود، قرار داد. ولی باید به خاطر داشت که ثنویت در باورهای ایرانی ریشه‌ای کهن دارد و ثنویت پدیده‌ای شرقی است و مانی تمام و کمال نیز تحت تفکر گنوسی در این زمینه نبوده است "دوگانه‌گرایی بیشتر جنبه‌ی اخلاقی و فلسفی دارد و نه الهی. یعنی مسئله‌ی دوگانه‌گرایی در فرهنگ ایران بیشتر به فلسفه‌ی تاریخ ایران ارتباط دارد و نه، به دین مخصوصی مانند زردشتی و یا مانوی." (خدایارمحبی، ۱۳۵۹: ۱۲۲)

"معلوم نیست مانی چه اندازه مستقیماً از عقاید ایرانی أخذ کرده و چه اندازه از طریقه‌ی گنوسی قدیم به طور غیر مستقیم از عقاید ایرانی به او رسیده است. از عقاید ایرانی ماده‌ی نور و دو عنصر خیر و شر در آن دیده می‌شود. همچنین صعود روح بعد از مرگ. سیستم مانی کاملاً تجدید طریقه‌ی بابلی و ایرانی نیست بلکه به یک گنوسی آرامی و یونانی مربوط است." (تقی زاده، ۱۳۸۳: ۱۵۴)

بایستی در نظر داشت که موضوع ثنویت به عنوان چالشی در هستی، راه‌حلی از سوی بشر برای اندیشیدن است. مانی نیز به این مسئله واقف بود. از جهتی وی در شرایطی قرار داشت که ادیان و تفکراتی که می‌توانستند بر باورها و اعتقادات کیش مانی مؤثر باشند، بر همین دوگانه‌پنداری استوار بودند. موضوع دوگانه‌پنداری هم در دین زرتشتی، و هم در باور گنوسی وجود دارد. ولی در هر یک داستان جداگانه‌ای دارد. اشاره به این نکته نیز لازم است، که در ادیان و باورهای نام برده، سخن از دوگانه پرستی نیست، بلکه دوین‌نگری محور تمرکز و بحث است. به نظر می‌رسد که مانی، باور به دوین را که اصل آیین خود قرار داده از دین زرتشتی برگرفته باشد، ولی سیر شکل‌گیری بین جدال دو نیرو و نوع نگاه به آن، بیشتر گنوسی و همخوان با آرای گنوسیسم باشد. اندیشه‌ای که مانی مطرح می‌کند اعتقاد به دو اصل خیر و شر، نور و تاریکی است. دو نیرویی که هر یک از دیگری جدا بوده‌اند. این نگاه ثنوی‌گرایانه‌ی مانی، با توجه به پیشینه‌ی فکری و همچنین محیط زندگی و تأثیر عقاید گوناگون بر تفکر مانی قابل تأمل است. از یک منظر، مانی در اساس یک ایرانی است که ناخودآگاه تحت تأثیر فرهنگ و ادیان و باورهای باستانی ایران است که در نهاد باور به خوبی و بدی راه، توأمان و در کنار یکدیگر دارند. "یکی دیگر از مشخصات اصلی مفاهیم دینی ایرانی این است که جهان را اساساً دارای دو جنبه یا شاید دو ساحت وجودی می‌دیده‌اند." (شاکد، ۱۳۸۶: ۲۲)

مذاهب ایرانی چون زروانی و میترائیسم که عنوان شده مانی بیشتر تحت تأثیر آن‌ها بوده و همچنین دین زردشتی از یکسو و بستر و زمان تاریخی ظهور مانی، که عهد ساسانی است از این حیث که دارای تنوع در اصول عقاید و انعطاف در آن است، بر اندیشه و آراء مانی بی تأثیر نبوده است. دوگانگی دراصل آفرینش که مانی از آن سخن می‌گوید، البته با تفاوت‌هایی در سایر ادیان ایرانی وجود دارد. ولی بحث کلی بر موضوع ثنویت به عنوان پدیده و نظام درهمی که به دو نیروی مجاور، در کنار یکدیگر و در تضاد با یکدیگر که نقاط مهمی نیز در آن نمایان است اساس مذهب مانی دانسته شده است.

شاقول شاکد در کتاب خود با عنوان *تحول ثنویت* می‌نویسد: "از نظر نوع شناسی دشوار بتوان ثنویت را یک مقوله‌ی مستقل در دین به شمار آورد، بستگی آن با وحدت چندان زیاد است که لزوماً باید چنین تصور کرد که ثنویت چیزی نیست جز تشدید یک خصوصیتی که ذاتی هر دین وحدانی است. توحید چون کیهان را در، بد قدرت یک خدا می‌داند، لاجرم بیش از نظام‌های چند خدایی با مسئله‌ی شر دست به گریبان است و باید راه‌حلی

برای این مسئله بجوید که آخرالامر شر را جایی میان خدا و جهان قرار می‌دهد، به عبارت دیگر در راهی که از خدا آغاز و به جهان ختم می‌شود جایی برای او می‌یابد، به این معنا هر توحیدی ثنوتی است و چون هر ثنوتی مایل است که شر را در مرتبه‌ای فروتر از خدا قرار دهد در واقع توحید است. تفاوت آن‌ها تفاوت در مرتبه و شدت و تأکید است و نه در ذات." (همان، ۱۳۸۶: ۴۱)

اگرچه ثنویت تا درجه‌ای پاسخ به مسئله‌ی شر در عالم است، اما تا چه اندازه می‌توان ثنویت را توحید با نوعی توجیه نامید؟! از دیگر سوی، آیا ثنویت قسمتی از دستگاه توحیدی محسوب می‌شود؟! به عبارت دیگر، توحید ایجادکننده‌ی ثنویت است؟! به نظر می‌رسد، توحید و ثنویت، دو قلمرو مجزا هستند زیرا نقطه‌ی گسست وحدانیت و ثنویت از یکدیگر وجود دارد. در ثنویت که جریان جدال و تضاد پیش کشیده می‌شود، چالش تفکر نیز جلوه می‌یابد. از سوی دیگر میل به برتری دادن به نیروی خیر یا خدای نور و خوبی که پس زمینه‌های فطری دارد را می‌توان وحدانیت قلمداد کرد؟! اگرچه پرستش ظلمت معنا ندارد، و گرایش به سوی نور و روشنی خود یکتاپرستی را پیش می‌کشد، ولی وجود دو قطب، موجد کشمکش است. به هر حال دو عنصر، اساس باور مانویان را شکل می‌دهد، دو عنصری که در تضاد با یکدیگر، جریان آفرینش را شکل می‌دهند، یکی عنصری است که در آن ماده وجود دارد و دیگری مجرد از ماده است.

"کاملاً روشن است که مانی برای شروع کارش ثنویت ایران قدیم را برگزید. ثنویت ایران قدیم بر اساس عقیده‌ی جدال دائم دو اصل اساسی اورمزد (اهورامزدا) که نیکی است با اهریمن (انگرامینو) که شر است استوار می‌باشد. این دو اصل اساسی همزاد بودند و در آغاز زمان می‌بایست بین خوب یا بد یکی را انتخاب می‌کردند. اهریمن بدی را انتخاب کرد و اورمزد نیکی را (گاتهای همزاد - یسن ۳۰). تصویر این دو همزاد الهی مسلماً در اصل، نشان‌دهنده‌ی برابری مقام است و چنین برابری هم بعید نبود زیرا در پس گاتهای زرتشتی، طرح متفاوتی از وحدت وجود و تعبیر کیهانی تشخیص داده می‌شود که بر طبق آن اورمزد و اهریمن از یک موجود نخستین به نام زروان که خداوند دو جنسی زمان و مکان بود به وجود آمده‌اند." (ویدن‌گرن، ۱۳۷۶: ۶۲)

"پیش از آفرینش دو نیروی ازلی نور و ظلمت بودند، چنانکه که همواره، بودند و هستند و خواهند بود، این دو نیرو هم پیش از آفرینش و هم در پایان جهان کاملاً از هم جدایند، و به گونه‌ی دو اقلیم ضدین در برابر هم استقرار یافته‌اند: اقلیم نور و اقلیم ظلمت، هریک را شهریاری نیرومند است: شهریار سرزمین روشنی، پدربزرگی یا زروان، دو همتای او در سرزمین ظلمت، شهریار تاریکی یا اهریمن. دو سرزمین نیک و بد و خیر و شر از هم جدایند، چونان دو درخت سپید و سیاه که یکی میوه‌ای نیک و دیگری میوه‌ی بد ببار می‌آورد." (اسماعیل پور، ۱۳۸۱: ۶۲)

موضوع دوین نگری که اصل تفکر مانی است، ریشه در آراء تفکر ایرانی داشت و مانی آن را برجسته کرد و اشاعه داد. در نقطه‌های دیگر مانی گسترش دهنده‌ی تفکر گنوسی نیز بوده است و آن را به گونه‌ای شفاف‌تر شناسانده است. کیش مانی را کیشی خردگرا می‌دانند، این درست همان خردگرایی موجود در گنوستیک و به صورت گسترده‌تر خردگرایی غالب در تفکر غربی است، در مقابل خردگرایی شرقی. از این حیث مانی وابسته به تفکر مزدایی نیست. بلکه در مسائلی از جمله ثنویت، دوین نگری... عقاید او را می‌توان متعلق به باورهای ایران باستان دانست. چنان‌که نیولی نیز می‌نویسد: "دوگانه پرستی مانوی همانند کیهان‌شناخت زردشتی موصوف در متن‌های نسبتاً متأخر (سده‌ی ۹ م.) بر پایه‌ی دوین، یا دو اصل نور و تاریکی و سه دوری تاریخ کیهانی است... این دو بن به شیوه‌ای شناسانده می‌شود که یادآور اصل دو مینو در باور زرتشتی است. سپننه مینو و انگره‌مینو در همه چیز با هم متضادند (یسن ۳۰، ۳-۶) و گزینش آن‌ها میان خوبی و بدی، میان اشته (راستی) و دروج (دروغ) نیز پیش نمونه‌ی گزینشی است به دست انسان باید انجام گیرد. ارزش اخلاقی دو گانه پرستی چندان کم نیست، هر چند پاسخ آن به مسئله‌ی شر بیشتر از نوع گنوسی است." (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۶۸-۱۶۶)

پیوند مانویت با گنوسیزم

مانی در محیط بین‌النهرین رشد یافت و بین‌النهرین آن زمان محیط تضارب آراء گوناگون بود. از آن جمله باورهای گنوسی، که بسیاری ریشه‌ی تفکرات و یا حداقل جنبه‌ای از باورداشت‌ها و آراء مانی را تحت تأثیر گنوسیزم می‌دانند. گنوسی، که گفته می‌شود زمانی فراگیر و جهانی شد که مانی پیام کیش خود را ابلاغ کرد. زیرا مانی تا حدی تحت تأثیر بن‌مایه‌های فکری کیش گنوسی بود و در اعتقاداتی چون، باور به دوین نور و ظلمت و نگاه بدبینانه به جهان... نقاط مشترکی با گنوسیزم داشت. گنوس، اصطلاحی که در صدر مسیحیت رواج یافت و به معنای معرفت و شناخت بود، و عده‌ای آن را برداشتی اشرافی و شهودی از مسیحیت می‌پندارند، اگرچه می‌توان ریشه‌های آن را به پیشتر از مسیحیت، کشاند.

"دیدگاه گنوسی جهان به عنوان نبردگاهی اخلاقی، برگرفته از ایران و دین باستانی پارسیان، کیش مزدایی بود. در این نبردگاه اخلاقی، نیروهای خیر و شر، که شکل نمادین نور و ظلمت به خود گرفته بودند، برای کسب اقتدار، با هم ستیزه می‌کردند. مفهوم شر به عنوان یک قدرت واصل ماوراءالطبیعی که عملاً در جهان فعال بود، دور از اندیشه‌ی یونانی بود، چون یونانیان معمولاً کیهان را به مثابه نظامی تحت حاکمیت قانون ایزدی تصور می‌کردند و بنابراین، به طور غریزی تعریف خوبی از آن داشتند. خداشناسی ثنوی در ایران، در برابر دیدگاه خردگرای یونانی نسبت به جهان و کائنات قرارداشت و نویسندگان گنوسی، آن را به عنوان اصل بنیادی نظام فکری خود برگزیده بودند." (اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۵۸)

آیین مانی به نوعی زیر نام آیین گنوسی قرار گرفته است، و گونه‌ای از گنوسیسم شمرده می‌شود. البته تفکر گنوسی نیز شاخه‌های متفاوتی داشت، برخی از گرایش‌های گنوسی با نگاه ترس و خوف به مسئله‌ی گناه و توجه به رستگاری، می‌نگریستند، و برخی دیگر از گنوسی‌ها بی‌اهمیت و لاقید به موضوع نیک فرجامی بودند. مانویت معتقد به باورهای گروه نخست، و در پی رستگاری به کمک آگاهی بود.

"آیین گنوسی - چنان که از واژه‌ی یونانی «گنوسیسی» (معرفت و آگاهی) پیداست- به مردم درک کامل دانشی را توصیه می‌کرد که می‌توانست برای روح، یعنی نفس درونی و حقیقی، رستگاری نهایی از فساد و شر این جهان را به ارمغان آورد و آن را به امکان بهشتی هدایت کند که بنابر اندیشه‌ی گنوسی، خانه‌ی راستین و اصلی آن است. امید روح به رستگاری و نجات هدفی بزرگ به شمار می‌رفت، یعنی اشتیاق بسیار به جهان روشنی که شگفت‌انگیز، منزّه و مینوی است." (الیاده، ۱۳۷۳: ۱۹۲-۱۹۱)

در بررسی هر نظام فکری، بایستی آراء و دیدگاه‌های تأثیرگذار بر آن را هم مورد بررسی قرار داد. کیش مانی نیز بعنوان یک نظام فکری در این چهارچوب قرار می‌گیرد. به گفته‌ی بسیاری از پژوهندگان دین مانی، وی بی‌تأثیر از آن چه تفکر گنوسی می‌نامندش نبوده است و چه بسا به گونه‌ای آن تفکر را اشاعه داده است و وامدار آن است. جنبه‌ی آمیختگی دین و دانش همراه با اشراق و عرفان موجود در مانویت، از باورهای گنوسی محسوب می‌شود.

نتیجه گیری

به طور کلی هر نگرشی که باور خود را بر دو بُن یا ثنویت قرار داده است، ارتباطی با افکار گنوسی و شکل پویاتر آن کیش مانوی دارد، اندیشه‌ای که مانی از آن دم می‌زند، در مفهوم تفکری خود گرایش به کیش گنوسی دارد و کیش گنوسی نه فقط برداشتی شهودی و اشراقی بر پایه‌ی باور به معرفت از آراء مسیحی بود، بلکه مجموعه‌ای از باورها و اندیشه‌ها بود که زمان شکل گیری آن را می‌توان خیلی پیشتر از ظهور مسیح عنوان کرد. از این رو گنوسیسم را می‌توان سرفصل‌هایی پنداشت که در بدو کار پیش‌رو قرار می‌گیرد.

نگاه گنوسی، نگاهی بر مدار خرد است ولی نه خرد شرقی. تاریخ پنداشتن دنیا و نگاه بدبینانه به آن، که مانی از آراء گنوسی أخذ کرده است، در شکل پیشرفته خود، که پشت کردن محض به دنیا و آزار ماده (جسم) که نور را در خود اسیر کرده است، یادآور مرتاضان هندی می‌باشد. گنوستیکها و در کنارشان مانی قائل به خدای ناشناخته‌اند، خدایی که در تضاد محض با ماده است و از این حیث قرابتی با نوع بشر ندارد. ولی ماده در تلاش است که نورهایی که در وجودش قرار گرفته، آزاد سازد و تاریکی را در بند کشد. نگاه بدبینانه‌ی مانی در مورد آمیختگی نور و ظلمت، در نهایت به خوشبینی وی در جدایی تاریکی و روشنی منجر می‌شود.

دین مانی را دینی ترکیبی و تلفیقی از عقاید مختلف عنوان می‌کنند و در این بین نقش عقاید ایرانی و مسیحیت را در آن پر رنگتر می‌دانند. این دیدگاه، با بررسی آراء مانی در زمینه‌های مختلف، روشن می‌گردد. عده‌ای معتقدند، مانی خود را جانشین مسیح و فارقلیطی می‌داند که عیسی بشارت داده است از این رو قسمت عمده‌ی آراء دینی مانی را در مسیحیت جستجو می‌کنند. تنوع آراء در محیط و زیستگاه مانی یعنی بین‌النهرین باعث نفوذ تفکراتی غیر از مسیحیت و زردشتی در کیش مانوی شد.

مانی در موضوع باطن دین خود نزدیکی چندانی با آراء دینی ایرانی ندارد. تنها از برخی نام‌ها و اصطلاحات ایرانی سود جسته است، همانطور که تقی زاده هم اشاره کرده است، می‌توان به موضوع دو بُن نگری موجود در باور مانی مرجعی ایرانی داد. ولی در اعتقاد به اصل جهان بینی و انسان شناسی، وجه شباهتها میان عقاید ایرانی و زردشتی با آراء مانوی به کمترین می‌رسد. مهمترین اختلاف دو دین در موضوع هستی و ماده است، در باور زردشتی هستی و ماده سراسر نیک است و این نیستی و عدم است که اهریمنی قلمداد می‌شود. درحالی که در باور مانی، هستی و ماده سراسر تاریکی و رنج است و تلاش آدمی، رهایی از بند ماده است. این نگاه مانی سمت و سوی مسیحی و به طور کلی متعلق به جهان بینی غربی است.

منابع

- ابوالقاسم، اسماعیل پور (۱۳۸۱)، *اسطوره‌ی آفرینش در آیین مانی با گفتاری در عرفان مانوی*، تهران، کاروان
- ، (۱۳۸۸)، *ادبیات گنوسی*، تهران، اسطوره
- ایلخانی، محمد (۱۳۷۴)، *مذهب گنوسی*، دوره دوازدهم، شماره ۲۱، فروردین، معارف
- الیاده، میرچا (۱۳۷۳)، *آیین گنوسی و مانوی «مجموعه مقالات»*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، چاپ اول، انتشارات فکرروز
- تقی زاده، سید حسن (۱۳۸۳)، *مانی شناسی*، به کوشش ایرج افشار، چاپ نخست، توس
- خدایارمحبی، منوچهر (۱۳۵۹)، *فلسفه اروپایی و ادیان آسیائی*، تهران، چاپخانه طلوع آزادی
- دریایی، تورج (۱۳۸۲)، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس
- شاکد، شائول (۱۳۸۶)، *تحول ثنویت «تنوع آرای دینی در عصر ساسانی»*، مترجم سیداحمدرضا قائم مقامی، تهران، ماهی

شریفی، یاسر (۱۳۸۶) مؤلفه‌های دینی دخیل در آیین مانی، دانشکده ادبیات، دانشگاه شهید بهشتی
لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۵۰)، تمدن ایران ساسانی، ترجمه ی عنایت الله رضا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
نیبرگ، ه.س. (۱۳۵۹)، دین های ایران باستان، ترجمه ی سیف الدین نجم آبادی، تهران
ویدن گرن، گئو (۱۳۷۶)، مانی و تعلیمات او، مترجم زهت صفای اصفهانی، تهران، چاپ اول، نشر مرکز

English References:

an Iranian cultural Approach to Manichaen Gnosticism, An International Esmailpour, Abolgasem, (2005) ,
Quarterly of world religion.